**باسمه تعالی**

خارج اصول

۰۵/۰۳/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر اجزای جمله در شکلگیری مفاد سایر اجزاء

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**اصل در اوامر شارع مولوی یا ارشادی بودن است**

من همین طوری داشتم بحث اینکه اصل مولویت یا ارشادیت است نگاه می کردم یک سری آدرسهایی را یادداشت کردم نمی‌دانم آن دفعه مثل اینکه بعضی‌هایش را گفتم حالا یک قدری کامل می‌گویم نمی‌دانم کدامهایش را گفتم یا کدامهایش را نگفتم ولی حالا آدرسها را می‌گویم. بدایع الافکار آقا میرزا حبیب الله رشتی، ص211تا214؛ نهایة الداریة، ج1، ص363 و ص256 نمی‌دانم همین جلد است یا ...؛ کفایة الاصول با حواشی مرحوم مشکینی، ج1، ص609، ج2، ص149، ج4، ص76و ص81، ج5، ص193؛ منهاج الاصول، ج3، ص193؛ فواید الاصول، ج2، ص438؛ نهایة الافکار، ج3، ص108؛ مباحث الاصول، ج2، ص339، ص340، ج3، ص489، ص510، ص528؛ این مباحث الاصول که گفتم اینها همه مال قسم ثانی‌اش است

پرسش: یکجا قاعده میسور بحث می‌کنند در همانجا ... پاسخ: این بعضی‌هایش قاعده میسور است بعضی‌ها شیء دیگر است نه آنکه جلد دو گفتم مراد جلد از قسم ثانی است نه جلد دوم از قسم اول؛ اوثق الوسائل ص284؛ بحر الفوائد، ج4، ص411، ویرایش سوم، ج4، ص20؛ اصول فقه مرحوم آقا شیخ حسین حلّی، ج7، ص255؛ بحوث فی علم الاصول آقای هاشمی، ج5، ص36و ص377، ج3، ص124، هم یک بحث مفصلی هست که اینها را مطالعه کنید برای بحث کلاس راهنماء و بحوث فی علم الاصول، ج3، ص124، همین بحث مربوط به نواهی و این بحث، بحث مناسبی است برای کلاس راهنماء. بحوث فی علم الاصول آقا شیخ عبدالساتر، ج4، ص131، ج6، ص31؛ تهذیب الاصول مرحوم امام، ج1، ص231، ص246، ج3، ص344،‌ص528؛ مناهج الوصول، ج1،

ص218؛ تعلیقه مرحوم قوچانی بر کفایة الاصول، ج1، ص304؛ مباحث الاصول دوباره یادداشت کردم، ج3، ص124، باید مال همان قسم ثانی باشد من این ننوشتم ولی باید مال قسم ثانی باشد، ج3، ص124 و ج4، ص412، همه‌اش باید مال قسم ثانی باشد، نهایة الافکار، باز یادداشت کردم، ج2، ص458، ص459و ج3، ص137؛ معتمد الاصول، ج2، ص233؛ الاصول فی علم الاصول، مال مرحوم ایروانی، ج1، ص66؛ مصباح الاصول، ج1، ص281و ص326، باید احتمالاً ... من از برنامه کامپیوتری یادداشت کردم حالا دیگر هر چی شد. ... مصباح الاصول، ج1، باید همان مال قسم دومش باشد. بعد یک سری آدرسهای دیگری هم یادداشت کردم. منتهی الافکار، ص184؛ منهاج الاصول، ج3، ص193؛ نهایة الافکار، ج3، ص393، ص424؛ اینها البته این آدرسهای دو سه‌تا آدرس اخیری که ذکر می‌کنم نوشتم بعض مصادر فروع بحث هست، الحجة فی الفقه، ص270؛ المحاضرات، ج1، ص357؛ جواز اجتماع امر و النهی، مال مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی، ص169؛ مبانی الاحکام مال مرحوم حاج آقا مرتضی حائری، ج1، ص234، یک سری مباحث و حرفهای تازه و قابل تأمل دارد؛ محاضرات فی اصول الفقه، ج5، ص4؛ مقالات الاصول، ج1، ص389.

خب اما اصل بحث ما بحثمان در این بود که آیا اصل در اوامر مولویت هست یا مولویت نیست تمسک شده بوده به اولویت تأسیس بر تأکید عرض کردم اولویت تأسیس بر تأکید را در سه جا می‌شود مطرح کرد یک دو جای دیگر هم بعداً اضافه کردند حالا همان سه جایی که ابتداءً مطرح می‌کرد عرض کنم یکی در جایی یک لفظی بعینه تکرار شده باشد یکی در جایی که لفظ دیگری وارد شده باشد که دو معنی داشته باشد بنابر یک معنی تأکید قبل باشد بنابر یک معنی تأسیس باشد این دو مورد بحثش گذشت بحث امروز در مورد سوم هست یک امری وارد شده نمی‌دانیم ارشاد به حکم عقل است یا جنبه مولویت در آن هست. فرض کنید بحث مقدمه واجب، امر به یک مقدمه واجب هست نمی‌‌دانیم ارشاد به حکم عقل است یا جنبه مولویت دارد البته این مطلب را ابتداءً عرض کنم که

گاهی اوقات یک امر به یک مقدمه‌ای می‌شود ارشاد به اصل مقدمیت ممکن است باشد ارشاد به مثلاً جزئیت، شرطیت، مانعیت امثال اینها باید باشد. آن خارج از بحث ماست آن حالا یک بحث جدایی بعد بحث می‌کنیم که آقایان می‌گویند که در اینجاها ظاهر ارشادیت است آن را به عنوان فروع مسئله بعداً عنوان می‌کنیم

پرسش: ... پاسخ: حالا نه تأسیس و غیر تأسیسش را کار نداریم آن را بحثش را می‌‌کنیم حالا هان! تأسیسیت و چیز کردن به آن ربطی ندارد بحث ما در جایی هست که نمی‌‌دانیم تأسیس شرعی است یا تأکید حکم عقل است آن را مورد بحث ماست اینجا به نظر می‌رسد که اصلاً این بحثش با آن بحث التأسیس اولی من التأکید متفاوت است این دوتا بحث باید جدا از هم بحث بشود یک بحث این هست که در مقام افهام در مقام استعمال جملاتی که متکلّمین به کار می‌برند اصل این است که متکلّم حرف جدید می‌خواهد بزند یک قاعده‌ای هست مربوط به مقام تفهیم و تفاهم و قاعده‌ای هست در مقام الفاظ و به شارع هم ربطی ندارد یک قانون عامی هست که متکلّمین رسمشان این که هست که حرف جدید بزنند خب این مطلب یک قانون است یک قانون دیگر این است که اصل در کلام شارع این است که حرف تأسیسی بزند تأکید حکم عقل را نکند این قانون غیر از آن قانون است درست هم باشد یا غلط باشد این بحثهایش باید جدا از هم بحث بشود و باهمدیگر نباید این بحثها خلط بشود و به تعبیر دیگر وقتی یک امری تأکیدی هست از شارع صادر می‌شود این مفادش به هر حال یک مفاد جدیدی است این طور نیست که همان مفاد امر تأسیسی باشد نه فقط می‌خواهم این را بگویم مشکل، مشکل این نیست که بحث عام نیست و در خصوص کلام شارع است در خصوص کلام شارع هم از آن جهتی که دارد کلامی از او صادر می‌شود مفاد جدید دارد فقط بحث این هست که آیا شارع رسمش این هست که اعمال مولویت می‌کند یا نه گاهی اوقات هم اعمال مولویت نمی‌‌کند تأسیس تأکید حکم عقل می‌کند بنابراین آن بحثی که در خیلی وقتها مطرح می‌شود که التأسیس اولی من التأکید آن بحث عمدتاً مربوط به مقام متکلّمین است این است که متکلّمین معمولاً کلام تأسیسی به کار می‌برند نه کلام تأکیدی آن قانون با قانون اینجا یکی نیست این

دوتا با همدیگر نباید خلط بشود فکر می‌کنم بله خود این مطلب می‌توانیم بحث کنیم که آیا قاعده اقتضاء می‌کند که حرفی که از شارع صادر شده باشد جنبه تأسیسی داشته باشد تأسیسی یعنی چه؟ یعنی اینکه در او مولویت وجود داشته باشد یا تأکید حکم عقل است یعنی در آن مولویت وجود نداشته باشد آن خب اینجا حالا قبل از اینکه این قاعده را بررسی کنیم یک تذکر دیگری

پرسش: ... پاسخ: نه هیچ ملازمه‌ای ندارد نکاتش هم متفاوت است این به هم ربطی ندارد اصلاً

پرسش: درست است دوتا بحث مستقل است؟ پاسخ: نکته‌اش مشترک نیست اصلاً یک بحثی است در مقام تفهیم و تفاهم هر متکلّمی یا فرض کنید شارع آن هیچ مهم نیست می‌خواهد وقتی حرف بزند حرف مفید فایده جدید می‌زند جایی که یک امر، امر ارشاد به حکم عقل هست فایده جدید است نه اینکه فایده جدید نیست.

یک نکته دیگر را هم ضمیمه بکنم اصلاً بحث تأسیسیت که در مقام اول هست در جایی هست که یک کلام واحد صادر شده باشد یعنی در کلام واحد اجزاء کلام حرف جدید می‌زنند اما اینکه دوتا کلام صادر شده باشد من نمی‌دانم معنای این دوتا کلام یکی هست یا معنای این دوتا کلام یکی نیست آن اصلاً قاعده التأسیس اولی من التأکید به آنها ربطی ندارد اینکه دوتا کلام از شارع صادر شده باشد ممکن است این دوتا کلام یک معنی داشته باشند بحثی که آنجا هست آن این است که یک اجزاء کلام واحد هر قطعاتی‌اش هر فقراتی از یک کلام واحد معنای جدیدی باید افاده کند چون قانون التأسیس خیر من التأکید

پرسش: ... پاسخ: اگر فرض منفصلش را بخواهند به آن التأسیس خیر من التأکید را از آن قواعد چیز کنند این نکته‌اش اینها خیلی روشن نیست یعنی علی أی تقدیر می‌خواهم این طوری عرض بکنم که ما آن چیزی که التأسیس خیر من التأکید روشن هست که در کلمات آقایان هست آن این است که متکلّم اگر دوتا کلام از او صادر شده باشد کنار هم کلام دوم باید مفید معنای جدید باشد حالا چه قاعده درست باشد یا نباشد مربوط به اینجاست و این ربطی به دوتا کلام صادر ندارد دوتا کلام یک نکته دیگر است این دوتا را باید جدا از هم بحث کرد و اگر

استقرائی هم می‌خواهد بشود این استقراء با آن استقراء متفاوت است ولی هر دو این جهات چه یک کلام باشد چه دو کلام باشد اینها غیر از بحث اینکه امر تأسیسی هست یا تأکید حکم عقل هست این تأسیسی یا تأکید حکم عقل هر کدام از اینها باشند مفید معنای جدید و مفاد جدید هستند این طور نیست که معنای جدید نداشته باشد این یک مطلب نکته دومی که قبل از تحقیق مطلب باید به آن تذکر داشته باشد آن این است که آیا امرهایی که ارشاد به حکم عقل هست این به منزله اخبار است اصلاً؟ مدلول استعمالی‌اش کأنّ اخبار است؟ آیا فرض کنید «وَ أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ» (المائده, 92) می‌خواهد بگوید که عقل حکم می‌کند که اطاعت شارع این هست این قطعاً این طور نیست امر در مقام بعث و زجر است ولی بعث و زجری نیست که به داعی یک نوع مولویتی باشد و بخواهد یک تحریک جدیدی ایجاد کند تحریک جدید ایجاد نمی‌خواهد بکند و مفادش به هر حال «أَطیعُوا اللّهَ» یک بعث جدید هست. البته خب ... حالا قبل از آن این نکته را بگویم و من هنا یظهر که اینکه در مورد حالا این بحث در مورد امر ارشاد به جزئیت و شرطیت هم نیست امری که ارشاد به جزئیت و شرطیت هم باشد آن امر مفاد استعمالی‌اش اخبار از جزئیت و شرطیت نیست نه «لا تصل فی وبر ما لا یؤکل لحمه» معنایش این باشد که «الصلاة فی وبر ما لا یؤکل لحمه باطلة» نه آن در دارد زجر می‌کند می‌گوید این کار را نکن البته داعیش از این زجر افهام این مطلب هست که این صلاة باطل است البته در بحث من هنا یظهر که گاهی اوقات در حالی که بحثی آنجا مطرح هست که اگر نواهی به لسان یعنی بطلان با لسان نهی صادر شده باشد به شرطیت و جزئیت و مانعیت با لسان امر یا نهی بیان شده باشد آیا ما می‌‌توانیم شرطیت مطلقه را استفاده بکینم ولو در حالت عجز یا نمی‌توانیم شرطیت مطلقه را استفاده کنیم با توجه به این توضیح که عرض کردم به آن بیان بدوی نمی‌شود استفاده شرطیت و جزئیت کرد چون این طور نیست که مفادش اخبار باشد شما بگویید اخبار اطلاق دارد حالا ممکن است یک بیانات دیگری هست که من نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم به یک نوع مفاد تفهیمی یا عرفیه اینجا درست بشود یک بیاناتی جدیدی از بعضی از کلمات حاج آقا گاهی

اوقات استفاده می‌شد من وارد این بحثها نمی‌‌خواهم بشوم. ولی علی أی تقدیر هر کدام از اینها باشد ما هم در جایی که امر ما دائر بین این باشد امر مولوی باشد یا ارشاد به حکم عقل باشد مفاد ارشاد هر چی می‌خواهد باشد، باشد آن خیلی در این بحث ما دخالت ندارد ما چون نکته اصلی این هست که مثلاً چون بگوییم غالب اوامر شارع جنبه مولویت دارد اگر کسی ظهور می‌خواهد قائل بشود آن ظهور از اینجا ناشی شده که غالب مثلاً اوامر شارع در آن مولویت وجود دارد یا اطلاق مقامی اقتضای مولویت می‌کند اما حالا آن امر ارشادی‌اش مفاد استعمالی‌اش هر چی می‌خواهد باشد، باشد اما حالا این امر ارشادی‌اش مفاد استعمالی‌اش هر چی می‌‌خواهد باشد، باشد خیلی به این بحث ما مضر نیست یعنی ممکن است آن ولو در آن بعث باشد ولی بحث سر این هست که معمولاً بعثی که از شارع صادر می‌شود بعثی هست که ناشی از اعمال مولویت است و بعثی که به داعی تأکید حکم عقل باشد و مفاد نهایی‌اش مثلاً اخبار از حکم عقل باشد این کمتر است بنابراین ظهور کلام در این هست که به داعی مولویت هست اگر کسی ادعا بکند حالا مفاد این امر ارشادی هر چی می‌خواهد باشد آن خیلی دخالت در این بحث ندارد اینکه ما نمی‌خواهیم وارد آن بحثش بشویم چون حالا در این بحث ما ثمره‌ای ندارد آن در جای خودش باید آن بحث را کرد در مورد ارشادیت دوران امر بین اینکه مولوی باشد یا ارشاد یعنی تکلیفی باشد یا ارشاد به جزئیت و شرطیت، معانیت باشد آنجا هم همان بحث را باید کرد ولی در این نکته‌ای که ما در این بحث داریم آن خیلی دخالت ندارد در جای خودش باید بحث کرد که واقعاً مفاد اوامر ارشادیه‌ای که ارشاد به جزئیت و شرطیت هستند چی هست آن در مثلاً همان بحث اینکه آیا جزئیت مطلق است یا جزئیت مقیّد به حالت قدرت هست آنجا خب آن بحثش را باید کرد. خب اما اصل نکته‌ای که ما می‌توانیم اینجا ذکر کنیم بر اینکه امر ظهور در مولویت دارد نکته‌ای بود که در لا به لای فرمایش مرحوم تنکابنی در ایضاح الفوائد بود که «مضافاً الی» که عبارتش را نخواندم ولی یک استدلالی می‌کند که آن استدلال را من کار ندارم یک استدلال ضعیفی است برای اثبات مولویت یک نکته دیگری ذکر می‌کنم فرائد مرحوم تنکابنی، ج1، ص523،

آن استدلال اصلی‌اش را کار ندارم می‌‌گوید «مضافا الی امکان ادّعاء کون غالب الأحکام الإلزامیّة للشّارع مولویّة شرعیّة» از این باب ظهور کلام در مولویت هست خب البته این ادعا را در احکام الزامیه کرده نه در احکام استحبابیه اگر همین مطلب تمام باشد در همه موارد اثبات این ادعا نمی‌شود اما حالا اصل این مطلب ببینید

پرسش: الزامی مگر می‌شود اصلاً مولوی نباشد؟ پاسخ: بله می‌گویند ارشاد باشد به حکم عقل اینکه ذی مصلحة هست دیگر مثلاً اینکه این نمی‌خواهد مولویتی شارع اعمال کند فقط می‌خواهد اخبار بدهد بر اینکه این ظلم مثلاً از حکم است از این جهت

خب عرض کنم ببینید اولاً آیا آن نکته‌ای که قبلاً اشاره کردم که ما اینکه غالب احکام الزامیه شارع مولویت شرعیه هست به این جهت هست که در غالب موارد اصلاً امکان ارشادیت نیست و مورد کلام ما موردی هست که امکان ارشادیت هست به دلیل اینکه در مورد حکم عقل وارد شده مثلاً. بنابراین آن غالب موارد که مولوی هست ممکن است به خاطر عدم امکان ارشادیت مولوی شده بنابراین شما می‌نتوانید بگویید که نفس مولوی به اصطلاح امر شارع بما هو امر شارع تمام العلة هست برای مولویت نه! آنجا ممکن است نکته‌اش عدم ... یعنی جزء العلة دیگرش امر شارعی که امکان ارشادیت در آن نباشد مولویت ... خب بله همین طور هم هست بحث ما در خصوص مواردی که امکان مولویت هست امکان ارشادیت هم هست اینجا را بررسی کنید آیا در خصوص این مواردی که ذو وجهین هست شما استقرائی در خصوص این موارد کردید؟ چون استقراء کلی عرض کردم استقرائات تنها در صورتی مفید فایده هست که بتوانیم از آن یک قدر جامعی کشف کنیم که آن قدر جامع را بر مورد مشکوک بتوانیم تطبیق بدهیم اگر قدر جامعی که در سایر موارد هست این باشد جائی که امکان امر ارشادی نیست مولوی است پس بنابراین آن را که نمی‌شود در مواردی که امکان امر ارشادی هم هست سرایت داد

پرسش: اگر ما در این دایره کوچک به نتیجه‌ای نمی‌‌رسیم چون همه مواردش اول الکلام است حالا آن وقت باز همان دایره ... پاسخ: نمی‌شود دایره بزرگ همین احتمال اینکه نکته‌اش نکته چیز باشد باعث می‌شود که نشود چیز کرد دیگر

پرسش: حالا ما در این دایره کوچک هیچ استقرائی ... پاسخ: نه آن ممکن است یک نکته‌ای باشد فقط اختصاصی آنها باشد ما بتوانیم ... عرض کردم یک روزی که آن مثال را می‌زدم که «کل میت فهو غیری» آن برای همین بود که استقراء شرطش این هست که ما در موارد استقراء بتوانیم ولو ظنّاً ـ نمی‌خواهیم بگوییم قطعاً ـ ولو ظنّاً ملاکی کشف کنیم که این ملاک مستند به یک جامعی باشد که آن جامع در مورد بحث ما هم قابل تطبیق باشد ولی اگر احتمال بدهیم که آنها یک جامع خاص داشته باشند و آن جامع خاص هم صلاحیت چیز داشته باشد خب ما نمی‌توانیم کشف چیز کنیم ما از کجا می‌گوییم ملاکش این است آن نیست هر دو صلاحیت دارد فرض کنید حالا شما آب را یک سری موارد آب را امتحان کردید همه‌اش اگر در یک جهت مشترک باشد که آبهایی هستند در کره زمین هستند آیا ما می‌توانیم بگوییم آبی که در کره مریخ هم هست آن هم مثل این آبها هست چون ممکن است آبی که در کره زمین هست با ویژگی‌های کره زمین جزء العله‌اش باشد و آب مریخ را نتوانیم حکمش را در موردش بگوییم قانون چیزی نداریم که بگوییم آب بما هو آب، مگر ما خصوصیات مریخ را با خصوصیات زمین یک گونه‌ای ببینیم که اینها مثلاً با همدیگر مختلف السنخ نیستند اگر به آن خصوصیات آن مریخ را نمی‌شناسیم و احتمال بدهیم کاملاً مختلف السنخ باشند خب نمی‌شود

پرسش: قابل استقصاء هست آن؟ پاسخ: طبیعتاً‌اگر هم نشود خب یقین نمی‌شود کرد دیگر یا ظنّ حاصل نمی‌شود کرد

پرسش: ظاهراً اشکال این است که ما در هر استقرائی می‌خواهیم حکم موارد مشکوک را به دست بیاوریم پاسخ: بله

پرسش: خب وقتی که به کمک استقراء حکم موارد مسلم پاسخ: نه گاهی اوقات موارد مسلم یک جامعی که اختصاص به آنها باشد و صلاحیت جامعیت داشته باشد به نظر مستقرء وجود ندارد فرض کنید ما من آب این اتاق، آب آن اتاق، آب

آن اتاق، آبهای مختلف را ببینیم این خصوصیات این اتاق و آن اتاق می‌دانم دخالت ندارد یعنی به هر حال ما از راه استقراء به یک جامعی برسیم که آن جامع ... ولی ما نحن فیه عرض کردم ما نحن فیه این طور است این عدم امکان ارشادیت اصلاً اینجا آدم می‌داند که علتش این است مولوی است چون امکان ارشادیت ندارد اینجا تقریباً هم آن طرف قضیه‌اش واضح هست بنابراین ما باید استقراء در خصوص موارد مشکوک المولویة و الارشادیة پیاده کنیم این تمام مواردش محل کلام است دیگر این چیز خاصی شما نمی‌توانید اینجا اثبات کنید بنابراین در خصوص این مورد باید بحث کرد که

پرسش: حالا خارج از این بحث راهش برای کشفش چطوری است؟ مواردی که امکان ارشادیت دارد امکان مولویت هم دارد ... پاسخ: نمی‌شود کشف کرد

پرسش: ... پاسخ: خب بله اگر ترک کرد نه آن خصوصیات و اوصافی که فرض کنید فلان مورد را گفت که امر کرد ما از خارج بعداً فهمیدیم که ویژگی‌های امر مولوی در آن وجود دارد مثلاً عقاب‌آوری ویژگی‌هایی که در مورد امر مولوی وجود دارد شما حالا بگویید که نمی‌توانیم مواردی که حکم مسئله از خارج استفاده شده خیلی کم هست به طوری که یک استقراء مفید فایده نیست خب کم باشد خب ما قسم نخوریم که حتماً بتوانیم یک استقراء مفید فایده در این طور ما نحن فیه بکنیم.

این است که اینکه غالب احکام الزامی للشارع مولویة شرعیة این غالب به درد ما نحن فیه نمی‌خورد من نشد با دقت بحثها را نگاه کنم سریع که داشتم نگاه می‌کردم یک بحثهایی در کلام مرحوم آقا میرزا حبیب الله رشتی آن آدرسی که دادم در این زمینه بود در بدایع الافکار مرحوم رشتی یک چیزهای که همین طور سریع داشتم مواردش را نگاه می‌کردم یک چیزهایی بود انگار در همین فضاها بود می‌گویم خیلی تند تند داشتم یادداشت می‌کرد. خب این مطلب هست. این دیگر بحث خاصی به نظرم نمی‌رسد ما از این جهت بخواهیم مولویت و ارشادیت را اثبات کنیم واقعش این است غالب موارد اصلاً از جهات دیگر ما مولویت و ارشادیت را این طور نیست که شک کنیم آن واضح هست که مولوی است و

ارشادی است والا جایی که امکان ارشادیت وجود داشته باشد به این راحتی با این روشها شاید سخت باشد که بتوانیم ارشادیت را اثبات کنیم خب حالا بر فرضی که ما اصالة المولویة را قائل شدیم یک کلامی مرحوم آقای خوئی دارند که ما عبارت قبلاً مطلبش را ذکر کردیم عبارت آقای تبریزی هم من نقل کردم آن این است که اگر خطاب صادر از معصوم مردد به این باشد که ارشاد به حکم عقل ؟؟؟ باشد یا بیان حکم شرعی باشد آقایان گفتند که حمل می‌شود بر اینکه بیان حکم شرعی است بعد یک استثنائی کردند گفتند که اینکه حمل بر مولویت می‌شود در مواردی هست که علم به مراد از متعلق داشته باشیم والا اگر مراد از متعلق مشخص نباشد نمی‌دانیم متعلق ما امری است که قابل طلب مولوی است «أو یقبل الارشاد» فقط هست اینجا «فلم یثبت ظهور الخطاب فی کون المراد ما هو قابل للطلب المولوی» که این مطلب قبل از ... در کلمات این آقایان هست و اینها. اما وجه این مطلب چی هست که ظهور امر در مولویت تعیین متعلق نمی‌کند مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول ج1، ص483، این طوری تعلیل کردند «إذ لیس ظهور الأمر فی المولویة ظهوراً وضعیاً لیکون قرینة علی تعیین المتعلق، بل هو ظهور مقامی ناشئ عن کون المتکلم فی مقام الجعل و التشریع، فلا یصلح للقرینیة علی تعیین المتعلق» خب ایشان می‌فرمایند که چون ظهور امر در مولویت ظهور وضعی نیست تعیین متعلق نمی‌کند ظهور مقامی هست ایشان توضیح نداند فرق بین ظهور وضعی و ظهور مقامی در این جهت، چرا اگر ظهور وضعی شد می‌شود متعلق را با آن تعیین کرد ولی چون حالا این ظهور، ظهور مقامی است نمی‌شود تعیین متعلق کرد به نظر می‌رسد که ببینید آن استقرائی که منشأ این ظهور هست اگر ما استقراء را در یک دایره‌وسیعی تعیین کردیم حالا آن منهای اشکالی که ما در آن استقراء مطرح می‌کردیم اگر ما استقراء بتوانیم انجام بدهیم در دایره وسیع هست این ما می‌گوییم معمولاً شارع مقدس امرش امر مولوی است این معنایش چی هست؟ معنایش این است که شارع مقدس معمولاً یک متعلقی را برای کلامش اخذ می‌کند که بتواند امر مولوی به آن بکند یعنی غلبه اخذ المتعلق قابلاً لامر المولوی به، ‌اگر باشد تقریب استقراء باید این باشد، این باشد تعیین متعلق هم می‌شود، یعنی

اگر بخواهیم یک تقریبی برای استقراء بکنیم آن تقریب این است که غالباً شارع مقدس متعلق را به گونه‌ای اخذ می‌کند که بتواند امر مولوی به او بکند اگر این باشد خب تعیین متعلق هم به آن می‌شود البته عرض کردم اصل آن مطلب را ما استقراء را می‌گفتیم تام نیست و نمی‌شود استقراء را تمام کرد بله اگر ما می‌توانستیم در خصوص مواردی که متعلق مشخص هست و صلاحیت هم مولویت و هم ارشادیت دارد در خصوص این موارد ما استقراء کرده باشیم فهمیده باشیم در خصوص این موارد غالباً شارع مقدس امرش، امر مولوی است اگر این طور باشد یک چنین استقرائی را ما می‌توانستیم بکنیم فرمایش مرحوم آقای خوئی تام بود چون این بحث این هست که در مواردی که متعلق هم صالح برای ارشادیت است هم صالح برای مولویت است در این موارد ما بررسی کردیم دیدیم که غالباً مولوی هست بنابراین در جایی که اصلاً متعلق مشکوک است نمی‌دانیم متعلق چی هست؟ این را نمی‌توانیم حکمش را بررسی کنیم و نمی‌توانیم حکم را به آن ... اینکه غالباً‌متکلّم به گونه‌ای متعلق خودش را انتخاب می‌کند که صلاحیت امر مولوی به آن داشته باشیم این را ما دلیل نداریم بنابر اینکه استقراء ما در خصوص ما هو صالحٌ للمولویة و الارشادیة معاً انجام داده باشیم ولی عرض کردم اینکه در خصوص مواردی که صالحٌ للمولویة و الارشادیة بشود استقراء کرد این اصلاً یک نکته خیلی ... خیلی سخت هست که ما در خصوص موارد صالح مولویت و ارشادیت کسی ادعا بکند در خصوص این موارد ما استقراء کردیم اگر کسی بخواهد ادعا کند باید در یک دایره وسیع ادعا کند آن دایره وسیع که باشد لازمه آن دایره وسیع این هست که یک چنین قاعده‌ای را ما به نحو ظنّی کشف کرده باشیم که المظنون أن الشارع یختار لمتعلق اوامره، متعلقاً یصلح للمولویة» خب اگر چنین باشد خود همان غلبه متعلق را هم تعیین می‌کند بنابراین اگر بخواهیم از آن اشکال اول ما رفع ید کنیم حق این هست که اشکال آقای خوئی‌ها وارد نیست آقای صدر هم همین مطلب را اتفاقاً دارند در مباحث الاصول، ج4، ص412، این مطلب را پذیرفتند مطلب آقای خوئی را و همین را آنجا هم

پرسش: این دایره وسیع را برای چی مطرح کردید؟ پاسخ: بحث سر این هست استقراء را شما در خصوص موارد صالح بر مولویت ارشادیت انجام می‌دهید؟ یا استقراء را در کل کلام شارع و اوامر شارع؟ اگر در کل اوامر شارع انجام دادید نتیجه استقراء این هست که شارع، غلبه کلام این هست که متعلقی را انتخاب می‌کند که بشود امر مولوی کرد اگر یک چنین چیزی باشد

پرسش: می‌شود امر ارشادی هم کرد یا نه؟ پاسخ: فرض این است که غالباً متعلقی انتخاب می‌کند که امر مولوی بشود به او کرد و امر مولوی هم به آن می‌کند فرض این است که ما چنین استقرائی کردیم وقتی که چنین استقرائی کردیم نتیجه این استقراء این می‌شود تعیین متعلق هم با

پرسش: اگر مواردی که هم صلاحیت مولویت هم ارشادیت چی می‌شود آن وقت؟ پاسخ: آن در این دایره تعیین ما استقراء نکردیم استقراء ما در غیر این دایره است

پرسش: غیر این دایره شما تعبیرتان این است مولا این را انتخاب می‌کند مطلب را انتخاب می‌کند، انتخاب می‌کند یعنی کأنّ ... پاسخ: کأنّ متعلقی را ... اصلاً دأب شارع این هست که یعنی رسم شارع این است که یک متعلقی را انتخاب کند که بشود به آن امر مولوی کرد

پرسش: ولو به خاطر اینکه منحصر است پاسخ: ولو به خاطر اینکه منحصر است حالا آن اشکال ما را غمض عین کنید آن اشکال این بود که این استقراء مفید نیست آن اشکال را غمض عین کنید اصلاً این استقراء مفید نیست. می‌خواهم بگویم اگر بخواهد استقراء مفید باشد استقراء را باید در دایره وسیع ... یعنی استقراء منهای آن اشکال ما

پرسش: یعنی در کل کلام شارع ... پاسخ: در کل کلام شارع را وقتی ما بررسی می‌کنیم می‌بینیم شارع غالباً مولوی هست، یعنی غالباً مولوی هست یعنی چه؟ یعنی غالباً متعلقی را انتخاب می‌کند که بشود امر مولوی به آن کرد و امر مولوی می‌شود به آن کرد. خب لازمه این مطلب این هست که متعلق را بشود تعیین کرد بنابراین اگر آن مطلب تمام باشد حالا وقت گذشته ...

پرسش: اگر مواردی کشف کردیم فرض کنیم در همان دایره وسیع کشف کردیم هم صلاحیت مولویت دارد هم ارشادیت حکم به مولویت می‌کنیم می‌گوییم چون صلاحیت بر مولویت داشته پس متعلقی انتخاب شده که بشود آن امر مولویت پاسخ: یعنی فرض این هست یعنی شارع همیشه متعلقی انتخاب می‌کرده است که امر مولوی بشود به آن بکند ولو به جهت اینکه اصلاً صلاحیت ارشادیت هم نداشته

پرسش: نه می‌خواهم بگویم اگر صلاحیت ارشادیت هم داشته باشد پاسخ: نه فرض این است که ما در یک دایره وسیع این را داریم چیز می‌کنیم

پرسش: همان دایره وسیع پاسخ: نه این موارد را نمی‌شود اصلاً بررسی کرد بحث این است موارد صالح و چیز آن حکمش را نمی‌شود اصلاً بررسی کرد

پرسش: نه در همان دایره وسیع ... پاسخ: در دایره وسیع هم به علت ... در بقیه موارد عمدتاً چیز هست

پرسش: نه می‌خواهم بگویم در دایره وسیع بعضی‌هایش اصلاً ... پاسخ: توجه نمی‌‌کنید بحث این است که موارد صالح الامرین را نمی‌شود استقصاء کرد استقصاء در آن موارد خیلی کم است به درد نمی‌خورد اصلاً پس بنابراین استقصاء معمولاً در جایی هست که فقط صالح برای مولویت است که حالا ما اشکال داریم که این استقراء مفید فایده نیست چون علتی که مولویت در این موارد بوده چون صالح بر ارشادیت نبوده و امثال اینها ولی اگر وجود داشته باشد استقراء ما در دایره صالح للامرین نیست استقراء ما در یک دایره وسیع است نتیجه‌اش این می‌شود فرمایش آقای خوئی ناتمام می‌شود.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»